

ادامه بررسی کلام فقه العقود

بحث در این بود که همان طور که عقلاء قائل به قابلیت تملیک و تملک و اشتغال ذمه در مورد شخصیات حقوقیه هستند، آیا می توان از ادله استفاده کرد که از نظر شارع هم همین است و تصرفاتی که متولی شخصیت حقوقیه انجام می دهد نافذ است؟

در فقه العقود گفته شد شکی نیست در این که فی الجمله مصادیقی از شخصیات حقوقیه در فقه وجود دارد که از ادله شرعیه ترتیب اثر بر آنها استفاده می شود، و آن چه محل بحث است این است که آیا هر آن چه که در طول زمان های مختلف مورد اعتبار عقلائی است، مورد تصدیق شارع است یا نه؟

گفتیم نسبت به مواردی که ایشان به عنوان مصادیق مفروغ عنه بیان کرد، تردید و اشکال وجود داشت. برخی از مصادیق، از قبیل شخصیت حقوقی محل بحث نبود (بلکه از موارد مالکیت اعیان، یا مالکیت طبیعی بود)، و برخی از مصادیق هم فقہیا محل خلاف بود که آیا ملکیت برای عنوان ثابت است یا برای شخص، مثل آن چه در مورد منصب امامت مطرح شد.

بله برخی از مثال های ایشان صحیح است، مثل اراضی خراجیه که ایشان فرمود اراضی خراجیه ملک مسلمین است و ما هو المالك شخصیت حقوقی است نه شخصیت حقیقی که افراد مسلمین اند. در مورد این که مالک اراضی خراجیه چه کسی است محل بحث واقع شده است.

همان طور که گذشت، صاحب جواهر از شیهد ثانی و محقق اردبیلی نقل کرده است که قائل به ملکیت رقبه نشده اند، و ملکیت مسلمین را به معنای صرف در مصالح مسلمین دانسته اند. ایشان بین کلمات جمع کرده است به این نحو که آن چه این دو نفر نفی می کنند، ملکیت اشخاص به نحو اشاعه است که هر کسی بتواند سهمی از مال را اخذ کند که طبعاً این مطلب قابل التزام نیست و آن چه قابل التزام است، این است که مالک، طبیعی و عنوان مسلمین است که بر اشخاص منطبق نمی شود.^۱

محقق نائینی هم فرموده است در جایی که ملک برای طبیعی ثابت می شود، گاهی طبیعی منطبق بر افراد است، و گاهی طبیعی غیر منطبق بر افراد، و برای ملکیت طبیعی غیر منطبق بر افراد، به اراضی خراجیه مثال زده است.^۲

^۱ - جواهر الکلام ج ۲۱ ص ۱۶۲

^۲ - المکاسب والبیع ج ۲ ص ۳۶۶

در مورد مثال بیت المال هم می توان ملتزم به مالکیت شخصیت حقوقی شد و از موارد محل بحث دانست، منتهی در مورد بیت المال آن چه از عامه نقل شده است این است که کأنّ خود بیت المال را شخصیت حقوقیه دانسته اند که این بیت المال اموالی دارد مثل زکوات و خراج ها و این اموال مملوکات بیت المال است.

اما آن چه قابل توجیه است، این است که در مورد بیت المال، ما هو المالك عنوان مسلمین است و بیت المال اعتبار مخزنی است، نه این بیت المال مالک شیئی باشد. آن شخصیت حقوقی که مالک است، مسلمین اند نه بیت المال، و بیت المال ظرف جمع شدن اموالی است که متعلق به مسلمین است. هرچند در فقه العقود مالک را دولت دانسته است نه بیت المال، اما توجیه صحیح این است که از اطلاعات ادله ای که در مورد بیت المال وارد شده، استفاده می شود که ما هو المالك مسلمین اند.

حاصل مطلب این که می توان گفت فی الجمله مواردی از شخصیات حقوقیه داریم که شارع آنها را امضاء کرده است، و این مطلب را تثبیت کرده است که مالک، عنوان حقوقی و هویت اعتباری است، نه اشخاص خارجی.

اما محل بحث این است که آیا هر شخصیت حقوقی که عندالعقلاء به عنوان شخصیت حقوقی معتبر مطرح است (مثل شرکت ها و موسسات و غیره) مورد قبول شارع است یا نه.

مقومات شخصیات حقوقی معتبر عندالعقلاء

قبل از این که سراغ ادله اثبات امضاء شرعی برویم، این مطلب باید بررسی شود که آن چه عقلاء به عنوان شخصیت حقوقی معتبر می دانند، مطلق اعتباراتی است که از ناحیه جمعیتی ایجاد می شود یعنی همین که عده ای جمع شوند در هر موردی و به هر کیفیتی که انجام شود شخصیت حقوقی معتبر عندالعقلاء است، یا این که آن چه نزد عقلاء معتبر است شخصیت حقوقی ای است که مقوماتی دارد؟

در کتاب فقه العقود در این قسمت بحثی نشده است، و ظاهر عبارت ایشان این است که هر جا عده ای جمع شوند و شخصیتی حقوقی را اعتبار کنند، مورد اعتناء عقلاء خواهد بود و داخل محل بحث قرار می گیرد. اما صحیح این است که در مواردی که اعتبار از عده ای محقق شود و عقلاء اعتنائی به این اعتبار نکنند، این موارد از محل بحث خارج است. محل بحث، اثبات امضاء شرعی شخصیات حقوقیه ای است که نزد عقلاء هم به عنوان شخصیت حقوقیه

معتبر مطرح است و به آن اعتناء می کنند، شخصیت حقوقیه معتبر، عند العقلاء هم مقوماتی دارد:

طبق آن چه در «المدخل الی نظریه الالتزام العامه» و همچنین در برخی نوشته های دیگر اهل سنت ذکر شده است، گفته اند شخصیت حقوقی که شریعت اسلامی هم آن را امضاء کرده است مقوماتی دارد:

یکی از مقوماتی که ذکر کرده اند، این است که در مورد شخصیت حقوقیه باید غرض مشروعی وجود داشته باشد که برای تحصیل آن غرض مشروع، این هویت اعتباری تشکیل شده باشد. اما اگر عده ای جمع شوند و جمعیت و موسسه ای تشکیل دهند برای سرقت مسلحانه از شهر فلان مثلا، این موسسه ای نیست که حتی عقلاء نسبت به امثال این هویات و موسسات ترتیب اثر بدهند. پس باید غرض مشروعی وجود داشته باشد که برای رسیدن به آن غرض مشروع، این جمعیت و موسسه تشکیل شده است.

مراد از غرض مشروع، غرض مشروع عند العقلاء بماهیم عقلاء است ولو آن غرض برای متدینین به ادیان مشروعیت نداشته باشد، لذا اگر جمعیتی برای حمایت از طائفه خاصی مثل همجنسبازان تشکیل شد، هرچند چنین غرضی به

لحاظ ادیان مشروع نیست، اما اگر فرض کنیم این غرض عند العقلاء بما هم عقلاء مشروع است، چنین موسسه ای جزء شخصیات حقوقی معتبر عند العقلاء به حساب می آید.

یکی دیگر از مقوماتی که برای شخصیت حقوقی معتبر عند العقلاء گفته اند، این است که شخصیت حقوقی باید پشتوانه قانونی داشته باشد یعنی دولت مسلط در آن محل، این شخصیت را تایید و تصویب کرده باشد، والا شخصیت حقوقی که بدون تصویب و حمایت و تنفیذ دولت مستقر شکل بگیرد حتی عند العقلاء هم معتبر نیست.

البته گفته اند این که قائل شدیم به این که لازم است دولت تنفیذ کرده باشد، مراد شخصیت های حقوقی است که غیر خود دولت است، والا شخصیت اعتباری خود دولتی که تشکیل می شود احتیاج به تنفیذ دولت دیگر ندارد، هرچند برای برقراری ارتباط با دولت دیگر و فرستادن نماینده و امثال ذلک باید مورد پذیرش و قبول دولت آخر قرار بگیرد اما برای اصل ترتیب اثر دادن احتیاج به تنفیذ دولت آخر نیست.

پس شخصی حقوقی از نظر قانون بلد باید معتبر شمرده باشد، و مجریان قانون چنین حقی را برای شخصیت حقوقی قائل شده باشند.

یکی دیگر از مقوماتی که گفته اند این است که شخصیت حقوقی باید به نحوی باشد که هم مالک شیئی باشد و هم ذمه اش بتواند مشغول به چیزی باشد، لذا نسبت به شعبات حکومت ها که از وزارتخانه ها یا قوای مختلف تشکیل میشود ولو هویت و شخصیت اعتباری و غیر خارجی دارند، اما آن چه در مالکیت محل بحث است، در صورتی است که برای آن قوه و آن شخصیت حقوقیه، ذمه اعتبار شده باشد و حق مالکیت قرار داده باشد. اما اگر آن چه محوّل به قوه است صرفاً این است که باید امور و کارهایی را انجام دهد بدون این که ذمه ای برای آن اعتبار شده باشد، طبعاً متصدیان چنین شخصیت نمی توانند تصرفات به تملیک و تملک انجام دهند؛ چون شخصیت حقوقیه اعتبار شده در همین حد است که امور محوله را انجام دهد، اما ذمه ای ندارد که قابلیت وارد شدن اموال یا اشتغال ذمه داشته باشد.

پس اگر چنین قابلیتی برای شخصیت حقوقیه تنفیذ نشده باشد، از بحث خارج است. طبعاً در مورد هر کدام از شعبات باید این خصوصیت لحاظ شود. نسبت به برخی شعبات ممکن است این حیثیت و این ذمه اعتبار و تنفیذ شده باشد

(همان طور که در مورد شهرداری ها گفته شده) و نسبت به برخی شعبات ممکن است چنین امری اعتبار و تنفیذ نشده باشد.

البته نسبت به این مقوم ممکن است اشکال شود که اصل شخصیت حقوقی قابل اعتناء پیش عقلاء متوقف بر اعتبار ذمه مالیه برای آن نیست فقط شخصیت حقوقی کامل که تمام آثار شخص حقیقی بر آن مترتب باشد بر این امر مترتب است روی این حساب شخصیات محاکم شخصیت حقوقی است و امور محول به آنها متقوم به اشخاص حقیقی نیست هر چند قابلیت تملیک و تملک برای آنها وجود ندارد .

حاصل مطلب این که در بررسی ادله ای که برای امضاء شرعی شخصیات حقوقی اقامه می شود، باید این امر لحاظ شود که محل بحث این است که شخصیات حقوقیه ای که مورد امضاء و اعتبار عقلاست می توان امضاء آنها را از ادله شرعی استفاده کرد یا نه؛ چون نهایتاً آن چه از ادله شرعی ممکن است استفاده شود، این است که اعتبار شخصیت حقوقیه ای که عند العقلاء هم معتبر اثبات شود، نه مطلق شخصیات حقوقیه ولو عند العقلاء معتبر نباشد.

با توجه به این مطالب، باید ببینیم نسبت به شخصیات حقوقیه ای که در زمان شارع مصداق نداشته است و عقلاء بر آن ترتیب اثر می دهند، آیا می توان امضاء شارع را استفاده کرد یا نه؟

وجوه اثبات امضاء شارع نسبت به شخصیات حقوقی معاصر

وجه اول، تمسک به سیره عقلائییه

وجه اول تمسک به حجیت سیره عقلائییه است، منتهی تمسک به سیره تقریب هائی دارد:

تقریب اول

شخصیات حقوقیه ای که در ازمنه متاخر محقق شده، هرچند در زمان صدور نصوص وجود نداشتند و مستحدث هستند، اما قطعا عقلاء در این موارد با حفظ قیود ترتیب اثر می دهند. این سیره عقلائییه ای که در زمان فعلی وجود دارد، کافی است برای این که امضاء شارع را بوسیله عدم ردع کشف کنیم. چون شارع اگر موافق نبود باید به نحوی نظر خود را واصل می کرد.

این تقریب متوقف بر این است که سیره های عقلائییه مستحدث را حجت بدانیم، والا اگر اعتبار سیره عقلائییه را مختص به سیره های معاصر شارع بدانیم، تقریب اول تمام نخواهد بود. وجوهی که برای حجیت سیره های

مستحدثه گفته شده تمام نیست، و دلیلی نداریم بر این که شارع ملزم باشد نسبت به مصادیقی که بعداً موجود می شود نظر خود را اعلام کند.

تقریب دوم

تقریب دوم بر خلاف تقریب اول به نفس سیره استناد نمی کند بلکه تمسک به ارتکاز و نکته سیره است. به این بیان که هرچند مصادیق شخصیات حقوقی محل بحث، مستحدث هستند، اما اصل این ارتکاز که شخصیت حقوقی می تواند مالک شود، در زمان نص هم وجود داشت، و فقط در مورد مصادیق جدید به فعلیت نرسیده است. این ارتکاز عقلائی عام بوده به نحوی که این مصادیق اگر در زمان شارع موجود می شدند، ارتکاز تبدیل به سیره عملیه می شد.